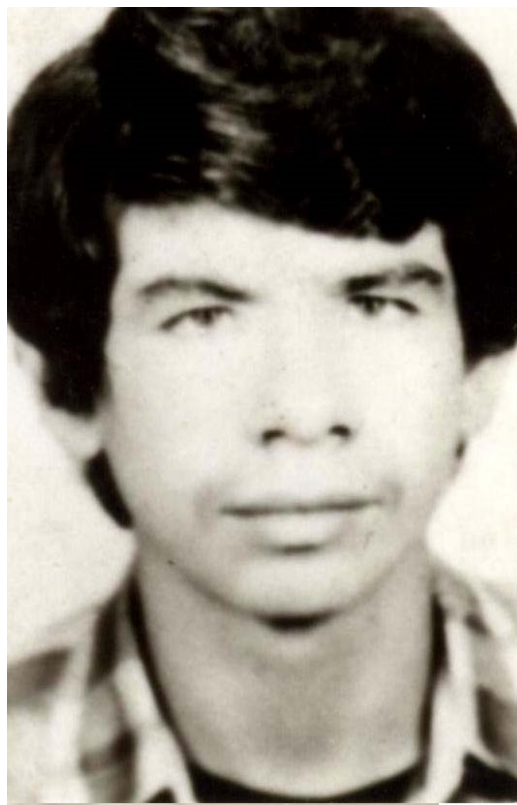


شهید اسماعیل جمشیدی



از بشارت علی
سازمان جامع سرواران و دختران شهید استان بوشهر

نام پدر	ابراهیم
تاریخ تولد	۱۳۴۴/۰۳/۰۲
محل تولد	بوشهر - دشتی
تاریخ شهادت	۱۳۶۲/۱۲/۱۲
محل شهادت	طلائیة
مسئولیت	فرمانده گروهان
نوع عضویت	پاسدار
شغل	پاسدار
تحصیلات	دوره ابتدایی
مدفن	خورموج

زندگینامه

اسماعیل جمشیدی فرزند ابراهیم در سال ۱۳۴۴ در روستای دهداری دیده به جهان گشود. از دوران کودکی راهی دبستان شد. دوران ابتدایی تا چهارم در روستای مذکور گذراند ولی به علت فقر مادی موفق به ادامه تحصیل نشد. و در روستا همگام با پدر و دیگر برادران مشغول کشاورزی شد.

و با اوج گیری انقلاب اسلامی و پیروزی آن و شروع جنگ تحمیلی در بسیج ثبت نام نمودند ولی ایشان با دستکاری در شناسنامه خود بسیج را متقاعد ساخت که وی را اعزام نمایند. اواخر سال ۶۰ بود که موفق به اعزام جبهه شد از این تاریخ تا عملیات خیبر بطور مداوم در جبهه‌های نبرد حق علیه باطل مشغول مبارزه با دشمنان قسم خورده اسلام بود. در اکثر عملیات فتح المبین، بیت المقدس، رمضان و والفجر ۴ شرکت فعال داشت. در عملیات رمضان در اثر موج انفجار مجروح شد. اسماعیل نمی توانست آرام بنشیند و دشمنان اسلام به میهن عزیزمان تجاوز کنند و سربازان امام زمان (عج) را شهید کنند و همینطور دنبال گمگشته خود می گشت تا اینکه در عملیات بزرگ خیبر در محور طلایه در تاریخ ۱۲/۱۲/۶۲ بدرجه رفیع شهادت نائل گردید.

وصیت نامه

با درود و سلام بر پیشگاه حضرت مهدی (عج) و نائب برحقش امام خمینی ما درود بر شهیدان صدر اسلام تا کنون، وصیتنامه خود را آغاز می کنم بنام او که همه چیز از اوست و من نیز از اویم.

خدایا آنچنان نیرویی به من بده که بتوانم سپاس نهایت را بجا آورم. من بر خود واجب دانستم که به جبهه بروم. چگونه می توان در خانه بنشینم در صورتیکه می دیدم اسلام احتیاج به نیرو دارد انقلابی که ما کرده ایم حفظ و پیاده کردن اسلام و قرآن در جامعه جان و مال و اعمال ما بود. زندگی کردن ما و هدف ما از زندگی رسیدن به الله و معبود یگانه است وصیت من حقیر و گنهگار این است که در همه حال شکر گذار باشیم و در هنگام فقر و غنا شکر گذار باشیم و مواظب آزمایشات الهی و همچنین در مقابل مشکلات توکل به خدا کنید و صابر باشید. و با نیروی ایمان استقامت کنید و تا آخرین قطره خونتان در راه پیروزی حق علیه باطل و پیروزی اسلام بر کفر مبارزه کنید تا انشاءالله با سرافرازی روز قیامت جز صالحان و صدیقان قرار گیرید و این وصیت را تأکید می کنم حتما انجام دهید.

و حسن اطاعت از امام امت از رهنمودهای وی پیروی کنید. کارهایتان برای الله انجام دهید و خدا را ناظر اعمال خودتان قرار دهید.

پدر و مادرم اگر من شهید شدم مرا حلال کنید من هم که نتوانستم زحمتهای شما را جبران کنم. مرا ببخشید. مادرم اگر من شهید شدم برای من گریه نکنید و صابر باشید که خدا صابران را دوست دارد و از دوستانم و آشنایانم می خواهم که مرا حلال کنند و در نمازهایتان برایم دعا کنید بلکه خدا گناهانم را ببخشد. پدر و مادرم من پهلوی شما یک امانتی بودم و اگر آن

امانت را خواست باید سالم به پس بدهید. من از ملت شهید پرور ایران می خواهم که فرزندان خود به جبهه بفرستند تا جای شهدا را پر کنند. از برادران و خواهرانم می خواهم که مرا حلال کنند. امام را دعا کنید.

خاطرات

او فردی مؤمن و پارسا و متواضع و فروتن بود. به صله رحم اهتمام می ورزید و گشاده رو و با صفا و صمیمی می نمود. او عاشق جبهه بود. فردی شجاع و با شهامت بود. عاشق دلسوختهای بود که از کار و تلاش خالصانه در راه خدا باز نمی ایستاد. اهل مبارزه و مجاهدت نفس بود، با مجاهدت، به تزکیهی نفس رسیده بود. به نیروهای بسیج عشق می ورزید و همواره از آنان تجلیل می کرد و خود در مدرسه عشق یعنی بسیج درس خوانده بود.

او به پدر و مادر و برادر و خواهر خود احترام خاص داشت در همه کار به پدر کمک می کرد و خود برای معاش زندگی کار می کرد و فردی بود یار و یاور پدر. در زندگی همواره در تلاش و کوشش بود و کار می کرد و هیچگاه از کار خسته نمی شد بلکه کار از او خسته می شد او آرام، متین، مؤدب و خوش برخورد بود. همیشه لباس ساده می پوشید. حیا و عفتش تکریم آمیز می نمود. شهید اسناعیل جمشیدی که به صدق و صفای در راه دوست و محبوب گذاشته بود ره صد ساله را یک شبه پیمود و خود را به خیل مشتاقان کوی دوست رساند از خاک تا افلاک و به طرفت العین ره سپرد و در ضیافت عشاق با صدای جادویی و جذاب خود به قرائت قرآن در صف ملائک پرداخت.

شعر

لالهای سرخ دیگر جمشیدی است نام اسماعیل و دل خورشیدی است

چشم بر دنی گشود در چهل و چهار زاده شد در روستای دهدار

ابتدایی را به چهارم درس خواند فقر بودش بیشتر آنجا نماند

در کشاورزی شد همدست پدر تا معاش زاید او شد کارگر

با شروع جنگ شد آماده باش بود دائم بهر میهن در تلاش

نوجوانی بود چون سالی نداشت خواهش او هیچ اعزامی نداشت

تا که دستی برد کم شد سن و سال تا که اعزامش کنند بی قیل و قال

سال شصت بر جبههها اعزام شد خار چشم دشمن اسلام شد

بود او در حملهی فتح المبین تا نگهدارد زجان دین مبین

یا که در بیت المقدس ، فجر چهار یا که رمضان ، حملهها بی شمار

چون به رمضان موج مجروحش نمود لحظهای آرام در جانش نبود

او بدنبال شهادت رفت و گشت تا که بر این آرزو و نایل بگشت

تا که در اسفند ماه سال شصت و دو گشت در راه شهادت راهرو

در طلایه ، حملهی خیبر گشا اینچنین رفتند خدا مردان

گر وصیت نامه اش انشا کنم چشم ها را در غمش دریا کنم

با سلام بر مهدی صاحب الزمان این وصیت را اگر خواهی بخوان

من سر آغاز بود با نام او دل به نام او شود آرام او

من خودم هیچم همه چیزم از اوست آنچه من خواهم از نام نکوست

جز به راه حق مدان راه دگر مقصدت آنجاست هنگام سفر

پس بیا گردیم سویش رهسپار تا مگر لطفش کند ما رستگار

ای حسین لبیک گویت می شوم هر کجا در جستجویت می شوم

ای خدا بپذیر این غرق گناه چون تویی من نیستم یک برگ کاه

نیست ما را حول و قوت جز خدا من چسان آرم سپاست را به جا

ای خدا ما را از خود تنها مکن ما ا سیر فتنهی تنها مکن

لحظه ای را من اگر تنها شوم منحرف گردم سوی دها روم

بر خودم دانم به حان کاری کنم گر خدا خواهد که پیکاری کنم

چون هدف از زندگی تنها خداست غیر او را هر چه خواهی بر خطاست

من وصیت می کنم شاکر شوید روز و شب را یاد او ذاکر شوید

صبر باید برد در فقر و غنا هر چه خواهی کنی توکل بر خدا

تا دم آخر خدا یاری کند رحمتش را بر دلت جاری کند

در عمل گردید مأمور امام کار را با نام او نما تمام

کن حلالم ای پدر وی مادرم لطف حق گر شد شهادت حاصلم

من چنان حیران کنم این آب و نان شرمسارم من پدر هر دو جهان

من امانت بوده ام نزد شما این امانت می رود پیش خدا

من سخن دارم با پیر و شباب وای اگر تنها بماند انقلاب

روح او شاداب و راهش مستدام روضهی روح پرورش بادابه کام



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران